اعتدال

اسماعیلی، رضا

دوست عزیز و برادر بزگوارم جناب محدثی خراسانی

با تقدیم سلام،عرض ادب و فروتنی،و ضمن عرض خسته نباشید و خدا قوت به خاطر تهیه و تدارک ویژه نامهء وزین و ارزندهء"علی دامغانی‏".با توفیق الهی،به همراه این نامه‏ چند قطعه شعر سپید نیز فرستاده‏ام که قبل از خواندن این شعرها،بسیار علاقه‏مندم توضیحاتی را دربارهء آنها تقدیم کنم.

بزرگوار!فکر می‏کنم که در طول سالیان گذشته تا اندازه‏ای این کمترین را شناخته باشی‏ که نه تناه اهل نحله‏سازی و نحله‏بازی و از این قبیل حرفها نبوده و نیستم،بلکه در حد بضاعت خویش و تا آنجا که مقرون به صواب بوده است،همیشه سعی کرده‏ام به نقد جریانهای کاذب ادبی بپردازم و خود نیز در حوزهء ادبیات شیوهء اعتدال را انتخاب کنم؛و فکر می‏کنم شیوهء سلوک ادبی من نیز شاهد صادقی بر این ادعا باشد.با این مقدمه اجازه‏ می‏خواهم وارد موضوع بحث اصلی شوم.

برادرم!با عنایت به مباحثی که این روزها در حوزهء شعر و ادب مطرح است که یکی از داغ‏ترین آنها"بحران مخاطب‏"و کم رونقی بازار شعر و شاعری است،و باز با توجه به اینکه از بی‏مبنا و مقلدانه شعر معاصر:فرم‏گرایی،محتواگریزی،تئوری‏زدگی،هنجارگریزیهای‏ بی‏مبنا و مقلدانه و پشت کردن به سنتهای هزار سالهء ادب پارسی است،این کمترین به توفیق‏ الهی و با پشتوانهء بیست و پنج سال فعالیت پیوسته در حوزهء ادبیات و مطالعات پراکنده‏ای که‏ در حوزهء زبان شعر تجربه کرده‏ام و اشعاری را نیز بر این اساس و شیوه سروده‏ام که نام آنها را "شعر مفهومی‏"گذاشته‏ام.

و اما"شعر مفهومی‏"چیست؟از آنجا که مشکل اکثر شعرهای آوانگارد معاصر"فقر اندیشه‏"است،در این شیوهء شعری سعی شداه با محور قرار دادن‏"مفهوم و اندیشه‏"با رویکردی جدی به محتوا،دوری از تصویرگرایی و خیال‏پردازی صرف،و همچنین پیوند شعر با زندگی اجتماعی و تصویربرداری شاعرانه از جامعه و پرداختن به اجزای زندگی انسان‏ معاصر،این ضعف جبران شود.در ضمن بازی با الفاظ و غموض و پیچیدگی کاذب در این نوع‏ شعر جایگاهی ندارد و"فرم‏"در این نوع شعر در خدمت‏"محتوا و مفهوم‏"است.

در این شیوهء شعری،موسیقی،تصویر،تخیّل،فرم و به طور کلی همهء صنایع ادبی(لفظی و معنوی)از مفهوم،تبعیت و تمکین می‏کنند و استقلال بالذات ندارند و طبیعی است که در طول آن قرار می‏گیرند.

من نام این شیوه را"شعر مفهومی‏"گذاشته‏ام،با افزودن این نکته که این شیوه در گذشته‏ نیز وجود داشته است،ولی به عنوان شیوه‏ای مستقل مهجور و مغفول مانداه و تا به امروز در حاشیه شعر به زندگی خود ادامه داده و از تشخص و برجستگی‏ بی‏بهره مانده است.برای مثال نمونه‏هایی از شعرهای احمد رضا احمدی،سید علی صالحی،بیژن جلالی،عمران صلاحی،فرشته‏ ساری و بسیاری دیگر از شاعران معاصر در قالب این شیوه می‏گنجد، چرا که زبان شعر مفهومی به زبان گفتار و مردم کوچه و بازار بسیار نزدیک است.

خلاصهء کلام آنکه شعر مفهومی ادامهء روند تکاملی‏"شعر سپید" است که در پرورش و پرداخت‏"مفهوم‏"در بطن خود از تشخص‏ ویژه‏ای برخوردار است.

در ادامه،چند نمونه از سروده‏های جدید خود را که با بیان شیوه‏ سروده‏ام،تقدیم می‏کنم.البته در نامهء قبلی نیز بدون هیچ توصیفی- نمونه‏هایی از این گونه شعر را برای مجله فرستاده بودم.

در خاتمه اگر تصمیم گرفتید نمونه‏هایی از این اشعار را به دست‏ چاپ بسپارید،بهتر است چاپ آنها همراه با توضیحی مختصر باشد. بزرگوای شما را در حق این کمترین هرگز فراموش نخواهم کرد. زنده باشی.رضا اسماعیلی-شهریور 83

و اما بعد...

وقتی

دخترها،روبرمی‏دارند

و پسرها،زیر ابرو

لیلی مرد بود یا زن؟!

طفل معصوم!

چقدر چشم و گوشت بسته است!

و اما بعد...

برای اینکه نترسی از لولو

تنها راه علاجت همین است:

قرار ملاقات در پاک دانشجو!

جیغ!

هوا آفتابی است

زنی مشکی

و دختری زرشکی

همدوش هم راه می‏روند

توفان که می‏آید

فاصله‏ها جیغ می‏کشند

و جز دریغ

چیزی نمی‏ماند برای همزبانی!

لطفا سؤال نفرمایید!

در اتوبوسها

مهربانی آدمها گل می‏کند

و آدمها به آدمها آدرس می‏دهند

در شهر اما

آدمها گم می‏شوند

و لطفا سؤال نفرمایید!!

مرد ناتمام

نشانی کودکی‏ام را

از بادبادک می‏پرسم

ناگهان

بادی بازیگوش

مرا از دست آسمان می‏دزدد

چشم می‏بندم و جیغ

و هق‏هق گریه...!

وقتی چشم باز می‏کنم

روی جاذبهء زمین راه می‏روم

در هیئت مردی ناتمام!

هجده ساله!

زیبایی هجده ساله

جلوه می‏فروشد

و مغرور

می‏گوید:نه

فردا

که دیگر رنگی ندارد

همه می‏گویند:نه

و او:بله!

بازی!

آقایان!

خانمها!

مژده...مژده...!

از فردا

"من‏"

انسانی‏"پست مدرن‏"خواهم شد

و در اولین اقدام انقلابی

دماغم را عمل خواهم کرد

و شناسنامه‏ام را مؤنث!

راستی

از فردا

اسم من‏"نازی‏"است

و این

تازه اول بازی!

مادر

وقتی می‏گوید:

"چهار فرزند دارم

دو دختر،دو پسر"

چشمانش برق می‏زند

و گونه‏هایش گل می‏اندازد

اما

خانه تنهاست

و دهان در

به هیچ سلامی باز نمی‏شود!

و امروز

همه آمده‏اند

و مادر

در قاب عکس لبخند می‏زند

و فرشته‏ها

گریه می‏کنند!

آخر خط

دنیا به اتوبوسی می‏ماند

که از یک در سوار

و از در دیگر پیاده می‏شویم

چه فرقی می‏کند؟

نشسته،ایستاده،آویزان

آخر خط

همه پیاده می‏شویم!

از فردوسی تا پیتزا؟!

در کنار هم ایستاده‏ایم

و فاصله‏ها را نمی‏بینیم

من،تو،او

انسان معاصر!

در کتابخانه

بر روی سه صندلی

بی‏هیچ فاصله‏ای

کنار هم می‏نشینیم

و سه پرس فرهنگ سفارش می‏دهیم:

پدر بزرگ:فردوسی

پدر:نیما

و من:پست مدرن!

غروب

به خانه برمی‏گردیم

و باز

صدای خستهء مادر

که سر در گم می‏پرسد؟

آبگوشت؟

جوجه کباب؟

پیتزا؟

راستی

از فردوسی تا پیتزا

چقدر راه است؟!

@نه تنها اهل‏ نحله‏سازی و نحله بازی و از این‏ قبیل حرفها نبوده و نیستم،بلکه در حد بضاعت خویش و تا آنجا که مقرون به‏ صواب بوده است، همیشه سعی کرده‏ام‏ به نقد جریانهای‏ کاذب ادبی بپردازم. @بازی با الفاظ و غموض و پیچیدگی‏ کاذب در این نوع‏ شعر جایگاهی ندارد و"فرم‏"در این نوع‏ شعر در خدمت‏ "محتوا و مفهوم‏" است. @دراین شیوهء شعری،موسیقی، تصویر،تخیّل،فرم و به طور کلی همهء صنایع ادبی(لفظی و معنوی)از مفهوم، تبعیت و تمکین‏ می‏کنند و استقلال‏ بالذات ندارند و طبیعی است که در طول آن قرار می‏گیرند.